



مردم برگزیدگان را توانمندی سازند نه خردمند

آنجا که بیشترین شمار از مردم، آزادانه نه آگاهانه، سرکرده‌ای را برمی‌گزینند، بی‌گمان، آنها فریبنده‌ترین کس، نه خردمندترین کس، را بر خود حاکم می‌سازند. برگزیدگان نیروی سرشار مردم را، سامان یافته، در دست می‌گیرند. آنها می‌توانند برانگیزنده‌ی خشونت یا خاموش‌کننده‌ی آن در جامعه باشند.

به هر روی، در جهان امروز، روزنه‌ی دیدگاه برگزیدگان همیشه تنگ‌تر از دیدگاه برگزینندگان و خرد آنان کوتاه‌تر از خرد همگان است.

هیتلر، خمینی یا گاندی از نمونه‌ی برگزیدگانی هستند که از نیروی بیشترین شمار، یعنی اکثریت، برخوردار بوده‌اند. آنها آن نیرو را، در تنگه‌ی دیدگاه خود، به کژی روان ساخته‌اند.

سرکردگان مردمان آمریکا یا ایتالیا هم، که برگزیده‌ی مردم هستند، دیدگاهی گشادتر از روزنه‌ی تنگ برگزینندگان نداشته‌اند و ندارند. افزون بر این، هوش آنان هم فراتر از میانگین هوش همگان نبوده است و نیست. این سرکردگان در مردم‌داری (مردم‌فریبی) زبردست و در کشورآرایی ناشایست بوده‌اند و هستند.

آزمندان زورمند، در هر زمانی، مردم را به سوی نمادی خوانده‌اند که کارکرد آن نماد، برای هیچ‌کس، روشن نبوده است. برای شیادانی، که به گماشتگی آزمندان درآمده‌اند، بسیار آسان است که همه‌ی خواسته‌ها و آرزوهای مردم را بر روی خیکی، که از باد پُر شده است، بنگارند و آنها را شیفته و دل‌باخته‌ی خیک باد کنند.

در سرزمین نگارستان، که مردمش به نگاره‌های بر باد نوشته ایمان آورده‌اند، آن مردم خرد و وجدان خود را به کسی می‌سپارند که او بادبان آن خیک را در دست داشته باشد. این خلیفه، با رهنمود آن خیک، مردم را به هر سویی که نیاز داشته باشد می‌راند. مردم، که آرزوهای خود را در آن پوست می‌پندارند، بندگی خلیفه، یا ولایت خیکبان، را به جان می‌پذیرند.



از آنجا که نگارپرستان نمی‌توانند، از رنگ و نگار، به خواسته‌های خود برسند، زمان به زمان، خلیفه‌ی تازه‌ای بندِ آن خیک را به کمرِ خود می‌بندد تا مردم با خلافت او بیعت کنند. نگارپرستان که، اندک اندک به نابخردیِ خود ایمان آورده‌اند، همیشه خلیفه‌ای را، که او آرزوهای مردم را می‌نگارد، دنبال می‌کنند. روشن است که آنها هیچگاه به خوش‌زیستی، که ندانسته خواهانِ آن هستند، نمی‌رسند.

پیروان، اندیشه‌ای از خود ندارند، آنها خوشبختی را در چیزهایی می‌بینند که دیگر مردمان یا دیگر کسان دارند. از این روی در آرزوی کسی هستند که آن چیزها را برای آنها فراهم کند یا از دیگران هم بگیرد.

برای نمونه: مسلمانان داشتنِ دانشنامه‌ای را پیکِ پیشرفت می‌پندارند. آنها، برای دریافتِ دانشنامه خواهانِ داشتنِ دانشگاه هستند. آنها خواهانِ داشتنِ دانشمند یا دست‌کم خواهانِ دانستن هم نیستند. زیرا با دانشنامه شاید بتوانند در انجمنِ سران وارد بشوند، ولی با دانستنی‌ها ایمان یا سر خود را هم از دست می‌دهند.

نمادهای فریبنده‌ی آنهايي که بُت‌گونه هستند، و چه آنهايي که در پندارها بُت شده‌اند، چه آنان که از شکم بُت‌های جاندار یا پندارهای مرده برآمده‌اند، همه‌ی آنها، به گمانِ پیروان، پیوسته زیبا و کاستی‌ناپذیر هستند. زیرا پیروان، زیبایی و نیکویی را تنها در پیوند با نمادی، که به آن ایمان دارند، می‌شناسند.

اینگونه نمادهای پوچ، آن چنان در سرابِ آرزوهای مردم، جلوه‌گر شده‌اند که هیچ اندیشمندی زهره‌ی آن را ندارد که به تهی بودن آن نمادها اشاره کند. زیرا اندیشمند می‌داند: روشنفکرانی، که سال‌ها فریبِ درخششِ خرمهره‌ای را خورده‌اند، با گوهرِ اندیشه‌ی او کینه‌توزی خواهند کرد.

نمونه‌ی این نمادها و قارچ‌های برآمده از آنها بسیارند. افزون بر بُت‌شدگانی بسان الله، یهوه، بودا، عیسی، ابراهیم، محمد، علی را که همه می‌شناسند؛ برخی نمادهای بُت‌سان هم وجود دارند، که به کردار آرایشگرِ همین نمادهای پوچ بوده‌اند، که بسیاری از روشنفکران شیفته‌ی عروسک‌بازیِ آنان شده‌اند.



این گونه روشنفکرانِ دلباخته را می‌توان در آرایشگاهِ مولوی و عطار تماشا کرد یا برخی را که در بازارِ سیاستِ شیفته‌ی گاندی یا ماندلا شده‌اند. برای این کسان گفتار، کردار و رفتارِ بُت‌سانان، از آغاز تا به انجام، از خاور تا باختر کاستی‌ناپذیر و این پیشوایان گزندناپذیر هستند.

آزاده‌گانِ خردمند، گوهرِ هر پدیده‌ای را از فرآورده‌های همان پدیده بررسی و ارزشیابی می‌کنند. گوهرِ نیکویی یا بدی، راستی یا کژی، مهربانی یا خشونت با برآیندی سنجیده می‌شوند که در شادمان ساختنِ هستی، یا در آزردهن آن، داشته‌اند. آزاده‌گان، از سرشت جویندگی، هسته‌ی واژگان یا درون مایه‌ی نمادهای نادیدنی را مزه می‌کنند تا بتوانند شیرینی یا تلخی‌ی شیرهی آنها را بچشند. بینشِ آزاده‌گان پیوسته در رویندگی و دگرگونی است و نگرش آنان در گوشه‌های تاریکِ هر پنداری در جستجوی دانایی‌ست.

روشن است که، با پیشرفتِ آگاهی و دانش در اندک شماری از مردمان، برخی از بُت‌ها یا نمادهای نامبرده دیگر کارکردی، آن چنان دلخواه، ندارند که جهان‌داران بتوانند آنها را، برای همه‌ی جهانیان دلربا و پسندیده، به بازار بیاورند.

از این روی جهان‌داران نیاز به ابزاری جهان‌پسند و زورمندتر از مذهب دارند که با آن بتوانند همه‌ی جهانیان را با هر مذهبی که دارند، در آزادی، به یک ایده‌آل بند کنند. ایده‌آلی شگفت‌انگیز که سیمای آن را روشنفکران جهان بر باد یا بر شوره‌زارهای پندار بنگارند.

تا این زمان زورمندانِ جهان، به کمکِ افیونِ مذهب، از انبوهِ مردم، ابزاری کینه‌توز و خشم‌آور یا "جهادگر" پرورش می‌داده‌اند. والیان مذهب، که از خودپرستی و انسان‌ستیزی سرشته شده‌اند، این ابزارِ توانمند را، برای گسترده‌ن ترس و دستبرد به دست‌آوردهای دیگر مردمان، به کار می‌برده‌اند.

در هستی‌ی دین‌فروشان، نشانی از میهن‌پروری یافت نشده است. آنها همیشه از فرومایگی، گنجینه‌ی سرزمین را به آزمندانِ جهانی واگذار کرده‌اند تا بتوانند، بر گنجی که خود به چنگ آورده‌اند، به آرامی بخوابند.



در این زمان جهان‌داران، برای زراندوزی و انباشتن سرمایه، نیازی به کشورگشایی و دستبرد به گنج‌های روی زمین ندارند. زیرا سوداگران توانمند، با در دست داشتن ابزار و تولید هر کالایی در جهان، مردمان را، به امید تن‌پروری، به ابزار و کالای مدرن نیازمند ساخته‌اند.

خویشتن را به بازار گذاردن تنها پیشه‌ایست که هر کس، برای زیستن، می‌آموزد تا بتواند، برای خواهش‌های گوناگون، نیرو، دانش و هنر خود را به فروش برساند.

امروزه، مردمان باید، بدان گونه پرورده بشوند که، گنج‌های میهن و بازدهی رنج‌های خود را، برای داشتن ابزارهای شگفت‌انگیز، آزادانه و برده‌وار، به جهان‌داران پیشکش کنند. جهان‌داران، ورزیده‌ترین و زرنگ‌ترین بردگان را، با نشانه‌گذاری و زرافشانی، پاداش می‌دهند. بردگان ورزیده بر دیگر شهروندان برتری خواهند یافت.

در این سوداگری، همه‌ی جهانیان پرورده شده و خودکار، برای به دست آوردن فرآورده‌های زورمندان، از یکدیگر پیشی می‌جویند. آنها برای آسان زیستن، چشم بسته، راهی به جز چرخیدن در گاوگرد جهان‌داران ندارند.

همه‌ی جهانیان، در چرخه‌ی زراندوزی، بدانگونه زاده می‌شوند، بدانگونه می‌آموزند، بدانگونه می‌اندیشند، بدانگونه می‌سازند، بدانگونه می‌زیند و بدانگونه دانش و توان خود را به فروش می‌گذارند که جهان‌داران در سامان دموکراسی پیش‌نویس کرده‌اند.

در جهان‌آزمندان، که خردمندی و فرهنگ، دانایی و بینایی، هنر و فرهنگ هم با پول ارزیابی می‌شوند. دانش همان است که آزمندان شناخته‌اند، مردم کسانی هستند که آنها خوانده‌اند، کشور سرزمینی است که آنها نامیده‌اند، فرهنگ، هنر، راستی، زیبایی، آسودگی، سختی، هوشمندی، نادانی، توانمندی، دوستی، دشمنی و... همه دارای درون مایه‌ای هستند که رسانه‌های جهانی به کژی در آگاهبود همگان فرو کرده‌اند.

پدیده‌ی دموکراسی به کردار آن ویژگی را ندارد که در سامان آن، زبردستان بر زبردستان ستم وارد نیآورند و آنکه به راستی آن سامانی است که، در درون آن، زبردستان و زبردستان خودبخود و آزادانه ستم‌پذیر و ستمکار بشوند.



نگارش: مردو آناهید

سپنامبر ۲۰۱۱

۵/۹

در سامانِ دموکراسی، سرکشی و گستاخی روان‌پریشی شمرده می‌شوند، سخنان و اندیشه‌های نیکو تنها برای آرایش برنامه‌های پیش‌نویسته به کار می‌روند.

در ارابه‌ی دموکراسی هر کس بر آن امیدوار است که بخشی از رنج او را دیگر شهروندان بکشند. با این امید است که انبوه روشنفکران، بدون ژرف‌نگری، برای رسیدن به این ارابه، در راه هستند.

درست است، ویژگی‌های سامانِ دموکراسی در دفتری یادداشت می‌شوند که آن را قانون‌اساسی می‌نامند. با این وجود، کارکرد یا گنش و واگنش مردم براساس عقیده‌ایست که بر خرد آنان حاکم شده است نه براساس سخنانی که از بینش بیگانگان در دفتری نوشته شده‌اند.

سامانِ دادگری در سرزمینی پیاده می‌شود که ویژگی‌های آن سامان از فرهنگ و از بینش اندیشمندان آن سرزمین برآمده باشند. به زبانی دیگر سامان هر کشوری به بینشی بستگی دارد که مردمان همان کشور از آفرینش داشته باشند. ساده‌تر بگوییم مسلمانان، که الله را خالق قهار و او را قادر بر همه‌ی هستی می‌پندارند، آنها بردگانی هستند که خود را سزاوار رنج و اندوه می‌دانند.

مسلمانان از آزاد بودن، از پاره شدن بندهای ایمان خود می‌ترسند. آنها پذیرفتن سامانِ دادگری را در پیوند با رد کردن احکام شریعت می‌بینند. از این روی آنها رنج بردگی را بر خود هموار می‌سازند تا به گناه آزاده‌گی در جهنمِ الله نسوزند.

حکومت در کشورهای مسلمان، همیشه هم‌نواز با حاکمیت الله بر عبادالله است، هیچگاه به قانونی که از اندیشه‌ی آزادگان برخاسته باشد پیوند نمی‌یابد.

جهان‌داران از ستمی که بر مردمان کشورهای پس‌مانده وارد می‌آید آزرده نمی‌شوند. آنها تنها خواستار این هستند که این مردمان، در نمایش انتخاباتی، نشان بدهند که آنها آزادانه (برده‌وار) پذیرای ستم بر خویشان هستند.

سوداگران جهانی سامان سرزمینی را دموکراسی می‌نامند که در آن زیردستان آزادانه (نابخردانه) بار سنگین زبردستان را بر دوش بکشند.



نگارش: مردو آناهید

سپتامبر ۲۰۱۱

۶/۹

بسانِ مردمانِ هندوستان که آنها آزادانه کسانی را برای بر پا داشتنِ نیروی دین‌فروشان، یعنی ستم‌پیشگان، بر می‌گزینند. این نشان آن نیست که در سامان کشور هندوستان بر مردم کمتر ستم وارد می‌آید و آنکه این نشان آن است که مردمان هندوستان بیشتر ستم‌پذیر هستند.

آرمانِ جهان‌داران این است که همه‌ی جهانیان به آراهه‌ی دموکراسی بند باشند نه این که همه‌ی مردمان دموکرات بشوند و آنکه همه در خریدن کالا و فروختن خویشتن آزاد باشند. یعنی: همه‌ی کشورها باید دارای سامانی باشند که جهان‌داران بتوانند آزادانه آن مردم را نیازمند به کالایی بکنند که آنها تولید کرده‌اند.

سرکردگانِ کشورها، پس از پیوستن به آراهه‌ی دموکراسی، می‌توانند با پنداری، که در آن سرزمین کارآیی دارد، شهروندان را در نادانی و بردگی آزاد بگذارند و در کوچه‌های تاریکِ حقوق بشر تخمِ بشریت را بخشکانند. چنانچه آنها به خشونتِ بیشتری نیاز دارند، می‌توانند جنگ‌افزارهای پُر زورتری را از بازارِ دموکراسی دریافت کنند.

این است که دین‌سالاری و دیگرِ نمادهای مردم‌ستیز، در سامان دموکراسی و در پناهِ حقوق بشر، برای سوختنِ خرد و دست‌آوردهای مردمان، به کار می‌روند. این نمادها، نسبت به ایمانِ حاکم بر خردِ مردم، با نمایشی به نام انتخابات، پُر زورتر می‌شوند.

اکنون جهان‌داران، افزون بر افیونِ دین، به بُت یا نمادی تازه نیاز دارند که بتوانند آن را برای همه‌ی جهانیان یکسان گزندناپذیر سازند. نمادی که در نگرشِ همگان "مقدس" باشد، اندیشمندان و آزاداندیشان هم، از ترسِ سرزنشِ روشنفکران، به آن برخورد نمی‌کنند.

این نماد، آراهه‌ای است گزندناپذیر، که دموکراسی نام گرفته است و بندهایی که برای کشیدن این آراهه به گردن روشنفکران بسته می‌شوند همان بندهای حقوق بشر هستند.



نگارش: مردو آناهید

سپتامبر ۲۰۱۱

۲/۹

فروشنده‌ی هر عقیده، پیش از آن که پیروانش را، به این ارابه‌ی زورمند، وارد کند باید، نخست دکه‌ی خود را با بندی از حقوق بشر بگشاید، پس از آن، آزادانه به خردسوزی و برده‌پروری بپردازد. از کراماتِ دموکراسی این است که بیشتر آزاداندیشان، از ترس این که واپسگرا و توده‌ستیز نامیده شوند، خود را به بندهای حقوق بشر گره می‌زنند.

نگاهی به دموکراسی ناب: برخی کسان گمان می‌برند که ۲۰۰ میلیون آمریکایی از دانش و هوشِ رایانه و ماهواره‌سازی برخوردارند. با این که فرمانروایان آمریکایی، پیشگام تمدن و از سازندگان و فروشندهگانِ دموکراسی هستند، نمی‌توان باور داشت که توده‌ی آمریکایی از باهوش‌ترین یا از داناترین کسان گردآوری شده‌اند.

ژرف‌بینی و خردِ برگزیدگان، در سامانِ هر کشوری، نمایان‌کننده‌ی میانگینِ هوش و بینشِ مردمان همان کشور است.

انبوهِ مردمان، در آمریکا، آزادانه و از دیدگاهِ خود، بهترین سرکردگانی را، برای جهان‌داری، برگزیده‌اند. توده‌ی آمریکایی، با دموکراسی ناب، که در جهانِ روشنفکرانِ امروز پسندیده است، پذیرای خواسته‌های آزمندانی شده‌اند که آنها را خردمندتر و بهتر از خود می‌دانسته‌اند.

می‌توان پذیرفت که کارتر، ریگان، کلینتون، بوش (پدر و پسر) اکنون هم اوپاما سرآمد یا دست‌کم میانگینِ هوش و بینشِ توده‌ی آمریکایی هستند. اگر اندکی به ژرفی بنگریم، خواهیم دید که این برگزیدگان، با همه‌ی توانمندی، چندان هوشمند و خردمند نیستند.

سرکردگانِ کشورهای زورمند افزون بر این که، برای مردمان خودشان سودبخش نبوده‌اند، آنها برای نیرومند ساختنِ ارابه‌ی دموکراسی، فرهنگ و بینشِ جهانیان را سرکوب کرده‌اند. در سامانِ دموکراسی هیچگاه خردمندترین، فرهمندترین و دوراندیش‌ترین کسان به چرخه‌ی کشورآرایی وارد نخواهند شد.



زیرا بیشترین شمار از انبوه مردمان از شناسایی گوهر خردمندی، فرهنگمندی و آزادگی به دور هستند.

شمار خردمندان در هر مردمی بسیار اندک است، در حاکمیت اکثریت، اندیشه‌ی آنها پیش از آن که بروز کند در سینه‌ی خردمند می‌سوزد.

سخن تنها از این نیست که توده‌ی مردمان، در سامان دموکراسی هم، برای آراستن و پروردن کشور، شایستگی‌ی گزینش را ندارند و آنکه بیشتر سخن از این است که بیشترین شمار مردم در هر سرزمینی، یعنی اکثریت، تنها از هوش و شناختی میانگین برخوردارند.

هر چند که مردمی نادان‌تر باشند، آسانتر به دروغ‌وندان، ایمان می‌آورند، هر چند که مردمی باایمان‌تر باشند، آنها ستم‌پذیرتر هستند، هر چند که مردمی ستم‌پذیرتر باشند، آنها آسانتر دموکرات شمرده می‌شوند.

شاید در کشورهایی، که چندین حزب، جدا از دین و جدا از ایدئولوژی، برای برگزیدن به مردم پیشنهاد می‌شوند، ویژگی‌هایی باشند که، هموندان حزب نه همیاران، بتوانند داناترین و خردمندترین کس را، از انجمن فرهیختگان، برگزینند. در این نمونه هم فرهیختگان کمترین شمار از هموندان هستند.

نمونه‌ی آن کارکرد مسیحیان در دموکراسی است: با این که هموندان حزب مسیحی دموکرات، در آلمان، بیشتر به دموکراسی و کمتر به مسیحیت چسبیده‌اند، ولی نگرش این حزب هم بسیار تنگ‌تر و پست‌تر از دیدگاه آزادگان است. زیرا هموندان این حزب، از روزنه‌ی کلیسا، به کشور و به حقوق بشر می‌نگرند.

به هر روی توده‌ای، که به یک بُت یا به یک قهرمان بند باشد، او آگاهی و دانایی آن را ندارد که بهترین کسان را برای کشورآرایی برگزیند. زیرا دانایی و بینایی با ایمان سازگار نیستند. خردمندی، گستاخی، جویندگی و خوداندیشی، از نشانه‌های بی‌ایمانی هستند.



برای نمونه: اگر، در خلافت اسلامی، مسلمانان را برای بیعت‌گیری، که آن را انتخابات نامیده‌اند، فرا بخوانند، برای این مسلمانان، بهترین وکیل یا بهترین خلیفه، که آن را رهبر نامیده‌اند، کسی است که بهتر از دیگران احکام شریعت را پیاده کند.

مسلمانان، در آراهی دموکراسی، آزادانه و کورکورانه، فرومایه‌ترین و انسان‌ستیزترین کس را، از میان دروغ‌وندان فقیه، انتخاب می‌کنند. مسلمانان افزون بر این، که با دگراندیشان دشمنی می‌ورزند، آنها خودستیز هم هستند. زیرا آنها بندگی الله را پذیرفته‌اند.

دموکراسی، در کشورهای اسلامی، حکومت دروغ‌وندان بر فریب‌خوردگان کوتاه‌خرد است.

مردو آناهید